فهرست

[اشاره: 2](#_Toc33013296)

[آیه چهارم: آیه 30 بقره 2](#_Toc33013297)

[نکته اول: 2](#_Toc33013298)

[نکته دوم: 3](#_Toc33013299)

[نکته سوم: 4](#_Toc33013300)

[نکته چهارم: 6](#_Toc33013301)

[نکته پنجم: 6](#_Toc33013302)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / حب و بغض

# آیه چهارم: آیه 30 بقره

آیه چهارم آیه شریفه 03 سوره بقره است؛ که سه آیه شد. ملاحظه کردید که در آیه اول احتمال بیشتر گفتیم نگاه فقهی و حقوقی در آن دیده می‌شود. در آیات دو و سه نفی نمی‌کنیم ولی به آن قدرت و شدت گفته نشد گرچه نفی هم نمی‌شود کرد. وقتی به کتاب جهاد و امثال این‌ها مراجعه بکنیم می‌بینیم که تا آخر خط انسان کافر حربی در جنگ هم حرمتی دارد. این ظاهراً از همین‌جا برخاسته، منتها تعریف دقیق آن‌ها و ظرایف و دقائق آن‌ها با توجه به روایات مشخص می‌شود. از باب اینکه یک مجمل کلی را بیان می‌کند یا از باب اینکه یک نوع اطلاق استقرائی یا بدلی در آن وجود دارد بیان می‌شود. آیه‌ چهارم آیه‌ 30 سوره بقره است که آیه مشهوری است و خداوند می‌فرماید:

**﴿وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُون﴾**‏[[1]](#footnote-1)

همان قصه‌ طولانی گفتگوی خداوند با ملائکه که درباره‌ خلقت انسان است. آن آیات نکات و مطالب متعددی دارد ولی اوج قصه این است که خدا فرمود **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾**. در این آیه چند نکته است:

# نکته اول:

منظور از خلیفه چیست؟ بعضی گفته‌اند که مقصود از خلیفه خلافت و جایگزینی یک نسلی از آدم نسبت به نسل‌های دیگری است که منقرض‌شده‌اند؛ یک احتمال است اینکه گفته خلیفه قرار می‌دهم این نسل را جای نسل‌های پیشین آدم قرار می‌دهم در روایت هم دارد که این نسل از بشر و انسان که به آدم و حوا نسل‌های متوالی بوده اینکه کجا زندگی می‌کردند در همین کره‌ زمین بودند یا جای دیگر بودند خیلی مشخص نیست و خلیفه یعنی این‌ها جای قبلی‌ها نشستند. ولی آنچه بیشتر ترجیح دارد و موردقبول بزرگان است احتمال دوم است و آن اینکه خلیفه یعنی خلیفة الله نه خلیفة اقوام قبلی، البته این تعبیر اول را درجاهای دیگر قرآن داریم می‌گوید آن قوم از بین رفتند و ما شمارا جای آن‌ها قراردادیم اما در این آیه منظور آن نیست استخلاف انسان از ناحیه‌ خدا برای خود خدا ما در زمین برای خودمان خلیفه قراردادیم **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** ظاهر اینجا آن خلافت برای خداست نه خلافت برای اقوام دیگری که منقرض‌شده‌اند. المیزان را ببینید قرائن نسبتاً خوبی دارد که احتمال دوم را تقویت می‌کند. مناسبات حکم و موضوع و شرایطی که آیه بیان می‌کند تناسب با این دارد که خدا می‌فرماید من برای خودم خلیفه قرار می‌دهم. إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً یعنی نسلی می‌آورم که خلیفه من هستند. پس این استخلاف خدا برای خود است نه برای دیگران.

سؤال: اعتراضی که فرشتگان می‌کنند با احتمال اول سازگار نیست؟

جواب: ولی جوابی که خدا می‌دهد با احتمال دوم جور است. خدا می‌فرمایند: **﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني‏ بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ﴾**‏[[2]](#footnote-2) اینها همه تناسب دارد با خلافة الله نه خلافت قومی که منقرض‌شده‌اند. خدا جمله‌ای می‌گوید که همه مقامات انسان قرار دارد. این مقامات و مراتب این نیست که عده‌ای منقرض‌شده‌اند و عده دیگری آمده‌اند بلکه به **﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ في‏ أَحْسَنِ تَقْويمٍ﴾**‏[[3]](#footnote-3)، **﴿فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقين﴾**[[4]](#footnote-4)‏، **﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني‏ آدَمَ﴾**[[5]](#footnote-5) است؛ یعنی موجود دیگری را قرار می‌دهیم. مجموعه قرائن به‌خوبی نشان می‌دهد در حدی که انسان مطمئن می‌شود این خلافت خلاقه الله است نه خلافت اقوام سابقه. شاید در روایات هم قرائن خوبی بر این مطلب باشد.

# نکته دوم:

خلیفه مقصود نوع انسان است که همه را در بربگیرد هرجایی این ویژگی انسانی بود خلافت الهی هم هست یا اینکه نه ناظر به گروه خاصی از انسان‌هاست که عبارت باشند از پیامبران و ائمه و برجستگان از بنی‌آدم. این هم سؤال دیگری است اگر نوع هم باشد به نحو استغراقی است یعنی کل هولاء خلیفه هذا خلیفه هذا خلیفه یا اینکه به نحو مجموعی است؟ یعنی این نوع مجموعش خلیفه است نه اینکه تک‌تک این‌ها خلیفه باشند. این هم سؤال دوم است. جمع این دو سؤال این‌که **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** چند احتمال در آن متصور است:

1. هر فردی خلیفه است به نحو استغراقی. به‌کل واحد تعلق‌گرفته.
2. افراد خاص مقصودند که انبیا و امثال آن‌هایند.
3. مجموع بما هومجموع خلیفه است. به مجموع تعلق‌گرفته از حیث بعضی که در آن هستند. با احتمال دوم به نتیجه واحد می‌رسد. مجموع خلیفه است به خاطر اینکه برجسته‌هایی در این هستند.
4. یا اینکه همه کنار هم جلوه اسماء و صفات الهی می‌شوند. وقتی خانه‌های جدول را کنار هم بگذاریم استخلاف وجود دارد. چون هرکدام جایگاهی دارند تعلق‌گرفته‌اند. تک‌تک نه.

این چهار احتمال اینکه چه کسی خلیفه است احتمال دارد.

بعید نیست کسی اولی را ترجیح دهد. شاهدش این است که **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** که بحث شد سخن از مقام و جایگاه و فعلیت‌هایی که این‌ها کسب کردند نیست. می‌گوید من نوع جدیدی در عالم قرار می‌دهم که این نوع تمام تحمل خلافت را دارد. این نوع جدید طبعاً استغراقی است. هر فردی مصداقی از نوع جدید است. با این مطلب ممکن است کسی احتمال اول را ترجیح دارد. بعدش هم که می‌گوید **﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَقالَ أَنْبِئُوني‏ بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ﴾** این‌ها تجلیاتی است که در بعضی انسان‌ها جاری می‌شود. لذا بعید نیست احتمال اول صحیح باشد. در عین اینکه نمی‌شود به‌سادگی احتمالات بعد را هم کنار گذاشت؛ زیرا ممکن است که کسی بگوید احتمال دو و سه را ترجیح می‌دهیم زیرا **﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها﴾** اینکه همه حقایق را دریافت کند کار هرکسی نیست کار حضرت آدم بود که به حقایق بلند مأنوس و آشنا بود. این قرینه بر این است که فی‌الارض خلیفه منظور انسان‌های خاصی‌اند. شاید غیر این چهار احتمال کسی رأی دیگری را بیاورد. بگوید ما خلیفه شأنی داریم و خلافت فعلی. **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** خلافت شأنی را بیان می‌کند نه خلافت فعلی را. این هم احتمال دیگری است که اینجا می‌شود داد. پس مقصود از این خلیفه یعنی خلیفه بالفعل یا خلیفه بالقوه؟ ممکن است کسی بگوید اینجا خلیفه یعنی شأنیت خلافت به اینها دادم. ممکن است کسی بگوید خلافت ظهور در فعلیت دارد. ظاهر این است که خلافت بالفعل است. علی‌رغم پیچیده‌هایی که در آیه است ما ترجیحمان در پاسخ به سؤال این است که‌ای خلافت بالفعل را می‌گوید و این خلافت بالفعل شامل همه افراد بشری می‌شود. همه افراد بشری نوعی خلافت الهی رادارند. این خلافت مراتب دارد. هم ابوذر و سلمان خلیفه‌اند هم امیرالمؤمنین هم غیر این‌ها از انسان‌های دیگر. حتی کافر هم دارد؛ زیرا درجه‌ای از قابلیت‌ها در او هم هست. حال یک نفر به شرایط خلافت عمل می‌کند یک نفر نمی‌کند مقصود در اینجا از خلافت، خلافت حکومتی نیست خلافت همان جلوه گری اسماء و صفات است در ذات است.

به نظر می‌آید خلافت احتمال اول است. هر انسانی خلیفه‌الله است.

# نکته سوم:

مراد از جاعل چیست؟ **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾**. روشن است که جعل تشریعی نیست بلکه تکوینی است. قرار می‌دهم یعنی خلق می‌کنم به‌عنوان خلیفه. اولاً جعل تکوینی است ثانیاً جعل بسیط است یجعله خلیفه یعنی از ابتدا جوری خلق می‌کند که خلیفه‌الله است. جعل تکوینی بسیط است نه مرکب که اول خلقش کرد بعد خلیفه قرارداد. از اول که او را آفرید در آفرینش انسان این خلافت هم بود. خلافت ذاتی انسان است جعل خلافت یعنی خلق او. همان موقع که گفت **﴿فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقين﴾** همان‌جا جعله خلیفه. جعل تکوینی بسیط نه مرکب. لذا ظاهر آیه کاملاً این است که **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** جعل تکوینی را بیان می‌کند.

احتمال دوم: **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** جعل تشریعی است. اعطاء خلافت و امامت است؛ یعنی من قرار است پیامبر و امام بیاورم این جعل تشریعی اعطاء النبوه و الولایه است.

سؤال: می‌شود ذو مراتب باشد.

جواب: بله می‌شود.

سؤال: **﴿يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾**[[6]](#footnote-6)

جواب: این چیز دیگری است. بنا بر احتمال دوم این است که جعل تشریعی است مقام به او می‌دهد. بنا بر احتمال اول این است که او را خلق می‌کند.

**﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** یا جعل تکوینی است یا تشریعی. این دو احتمال که وجود دارد و احتمال سومی که ایشان می‌گوید هم جعل تشریعی می‌گوید هم تکوینی. به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا.

ظاهر آیه سومی که جمع تکوینی و تشریعی باشد خلاف است؛ و قرائن خاصی می‌خواهد. بین یک و دو هم مردد باشیم جعل تکوینی به نحو بسیط است زیرا قصه خلقت انسان است ملائکه هم از این تعجب کردند. گفتند ما که هستیم چرا نوع جدید به وجود بیاید درحالی‌که در معرض خطرها قرار دارد؟ چه حکمتی دارد درحالی‌که اصل فلسفه خلقت همان عبادت و تقدیس الهی است. موضوع نازل‌تر از خدا که خلق شد اصلش این است که نگاهش به او باشد. بحث چون بحث خلقت و این‌هاست ظاهرش این است که جعل تکوینی را می‌گوید خلقت را می‌خواهد بگوید و ایجاد موجودی است که ظرفیت خلافت را دارد. لذا جعل اگر سؤال شود جعل تکوینی است یا تشریعی می‌گوییم جعل تکوینی است. ممکن است بگوییم خلافت در دو معنا به‌کاررفته. هم خلافت عامه داریم که در نوع بشر وجود دارد خلافت خاصه هم می‌دهیم. ظاهر آیه این است که موجودی تکوینا خلق می‌کنم که ویژگی‌اش این است که خلیفه‌الله است. خلیفه هم همان‌طور که علامه طباطبایی گفته‌اند یعنی بهترین حالت نشان‌دهندگی مستخلف عنه است. ویژگی‌های هر چه بیشتر در این موجود است که در دیگران نیست. به این دلیل این را خلق کردم. ظاهرش هم این است که همه خلیفه‌اند حال یکی به بروز و ظهور می‌رسد یکی نه.

بنابراین آیه برخلاف بعضی آیات که احتمال داشت از اول امر تشریعی را می‌گوید این آیه نه از اول امر تکوینی را می‌گوید.

سؤال: جعل به معنای خلق حقیقی است یا مجازی؟ اصل این است که به معنای قرار دادن است خصوصاً جعل خلیفه. جانشین گذاشتم یعنی خلق کردم؟ ظهورش در حکم دادن است.

جواب: واژه جعل در لغت تحقیق نکردم ولی اینجا می‌گویم قرینه داریم چه حقیقت چه مجاز اینجا جاعل یعنی خالق جعل تکوینی بسیط است. حال حقیقت و مجازش را ببینید بعید هم می‌دانم جعل حقیقتش جعل ترکیبی ثانوی باشد. معنایش عام است.

سؤال: به قرینه آیه **﴿وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْض‏﴾**[[7]](#footnote-7)احتمال دارد جعل تشریعی باشد؟

جواب: احتمال دارد اما می‌گوید گفتگوی خدا با ملائکه نشان‌دهنده خلق موجودی است که این ویژگی را دارد نه اینکه موجودی الآن هست من دارم تاج نبوت و امامت روی سرش می‌گذارم. این خلاف ظاهر آیه است. یا حقیقت است یا مجاز که قرینه دارد.

پس **﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَليفَةً﴾** یعنی موجودی قرار می‌دهم که خلافت دارد و هر انسانی این ویژگی در آن هست. سرجمع بحث‌های قبلی این است که موجودی قراردادم که هرکدام از آن‌ها خلیفه‌الله است؛ و این جعل هم تکوینی است یعنی خلق می‌کنم نوعی که هر فردی از آن خلیفه‌الله است. تکوینی هم مراد است نه تشریعی ثانوی که مخصوص برخی انسان‌هاست. این فصل انسان است که اگر بخواهیم تعریف بکنیم می‌گوییم یعنی موجودی که خلافت الهی دارد. هر انسانی هم خلیفه‌الله است. نه اینکه **﴿يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾**[[8]](#footnote-8)این آیه خلافت ثانوی تشریعی است اما این خلافت تکوینی اولیه‌ای است که ذات انسان را نشان می‌دهد و همه بشر هم از این امر برخوردارند و حضرت آدم هم مصداقی از این بود و هر فردی مصداقی از این است. منتها این با توجه به آیات دیگر ویژگی ذاتی است که در همه هست اما دریکی ممکن است به شکوفایی بیشتر برسد یکی حداقل باشد ممکن است بیشتر باشد یکجاهایی هم آن‌قدر به شکوفایی رسیده است که شایسته می‌شود که خلافت تشریعی هم به آن داده شود.

# نکته چهارم:

خلافت تکوینی ذاتی که مقوم وجود انسان است امری است مقول به تشکیک. ازلحاظ ظهور و بروز تشکیکی است جایی کمترین بروز را دارد در یک کافر و جایی بالاترین بروز را دارد که در معصوم است اوجش هم در وجود رسول خدا است ولی آن اصل در همه است به‌عنوان مقوم و ذات. ملائکه گفتند چرا جواب آمد نوعی است که ذاتش خلافت است و این ویژگی جای دیگر نیست.

# نکته پنجم:

آیا این مستلزم انشاء و تکلیفی هست یا نه؟ حال که خدا می‌گوید خلیفه قرار می‌دهم آیا کرامتی دارد که باید رعایت کرد یا نه؟ این هم همان است که در آیات قبل گفتیم. ممکن است کسی بگوید این آیه فقط امر تکوینی حاکم بر وجود انسان را می‌گوید و نگاهی به بحث‌های دیگر ندارد. از آن‌طرف هم نگاه دومی دارد که آیه که می‌گوید من او را خلیفه قرار می‌دهم خلیفه حرمتی در آن هست. منتها درجه و حدودش جای دیگر بیان می‌شود.

سؤال: وقتی همه خلیفه باشند خلیفه‌های هم‌عرض نسبت به هم اگر یکی خلیفه باشد یکی نه باید رعایت کند اما وقتی همه خلیفه‌اند آیا خلیفه‌های هم‌عرض نسبت به هم وظیفه‌ای دارند؟

جواب: چه مانعی دارد؟

سؤال: ازاین‌جهت که هرکدام جایگاه خلافت را دارد

جواب: فرمایش شما مؤید خلافش است اینکه آن‌هم خلیفه است باید حتماً توجه بکند.

سؤال: من در عرض شما آن مقام رادارم.

جواب: یعنی خودش هم جایگاه دارد خلافت او اقتضا می‌کند به او توجه بکند. مانع نیست اگر مقید نباشد.

سؤال: کافر چه طور می‌تواند خلافت بکند؟

جواب: کافر هم در ذات خودش بخش زیادی از اسماء و صفات خدا را نشان می‌دهد بااینکه خطا رفته. بااینکه کافر اگر عبادت بت هم بکند عبادت خدا را می‌کند. درجه خفیفی از خلافت الهی در او هم هست ولی خفیف است به همین دلیل کافر حربی هم که شد وارد جنگ هم که می‌شوی می‌گوید رعایت بکن. کشته هم شد می‌گوید مثله‌اش نکن. مبنایش چیست؟ چون چیزی در او هست که باید رعایت شود.

سؤال:...

جواب: نه چیزی آنجا هست که باید حفظش کرد. کرامت تو هم اقتضا می‌کند که آن را رعایت کنی. چیزی هست که باید رعایت شود. حدود 100 قاعده اخلاقی در ارتباط با دشمن دارد. فقط برای این نیست که کرامت من حفظ شود. من هم به خاطر اینکه آنجا چیزی هست که باید حفظش کرد.

سؤال: فرمایش شواهد دارد مثلاً ما آتش زدن داریم از کوه پرت کردن داریم

جواب: نه گفتیم می‌تواند تقیید بخورد. همان‌طور که از کوه می‌گوید پرتش کن. در جنگ هم شدید می‌شود حتی آنجایی که مجروح و اسیر است می‌گوید رعایت بکن پشتوانه‌ای دارد که معطل بشوی ممکن است شکست بخوری می‌گوید آن را هم بکش جلو برو. اوجش در سنگسار است ولی همان‌جا هم آیا بعد سنگسار می‌تواند مثله‌اش بکند؟ نه. حدود و حقوقی برایش می‌ماند. شاید نشود جایی فرض کرد که دیگر هیچ حقی نیست. چیز خفیفی باقی می‌ماند حتی نسبت به مرده. احکامی که در موارد بشردوستانه داریم مبنایش همین است. حدود هفتادتا من جمع کردم در مقام جنگ با دیگری. لذا اطلاقی دارد که می‌شود تقیید بخورد. برسد به‌جایی که هیچ‌کدام از این‌ها نباشد بازهم تقیید خورده است. یک مورد می‌گوید هیچی حرمت و کرامت اینجا نیست. یکجایی هم کمتر است.

سؤال: با این معنا منحصر در انسان نمی‌شود سنگ هم نوعی جلوه گری دارد.

جواب: خلیفه آن است که ظرفیت خیلی بالایی داشته باشد در انسان است نه سنگ.

سؤال: آیه که می‌گوید **﴿إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾**[[9]](#footnote-9) چه طور جمع می‌شود؟

جواب: ممکن است آیات دیگری هم وجود داشته باشد که در جای خودش بحث باید بشود.

سرجمع این چند آیه که بررسی کردیم ممکن است کسی بگوید در حقیقت شرافت کرامت و خلافتی را در انسان بیان می‌کند که لااقل مبنایی است برای حداقل حقوق انسانی مشترک عام. منتها این حقوق انسانی مشترک عام تفصیلش باید در روایات بررسی شود که چقدر رعایت شود چه قدر نه. ولی فی‌الجمله‌ای دارد که این است که حرمت او را نگه دارد حداقل‌هایی را رعایت بکند. ولی همه قابل تقیید و تخصیص است. اگر ما مجموع این آیات را کنار هم بگذاریم بگوییم مدلول التزامی فقهی حقوقی از آن تولید می‌شود بعید نیست. همین هم مبنای این است که برای کافر ذمی و حربی حداقل حقوقی وجود دارد که باید رعایت شود؛ اما در حدی باشد که اطلاق استفاده شود دشوار است اما به نحو قضیه مهمله می‌شود قاعده فقهی را بگوید.

سؤال: تکریم درست است ولی خلافت اللهی مرتبه بالاست که در یک سطح نیستند. تکریم حداقلی هم می‌شود شاملش بشود. همه می‌گویید خلیفه‌الله‌اند.

جواب: بله می‌گوییم همه خلیفه‌الله‌اند.

مسیر بحث آینده این است که جمله‌ای که در عهد مالک اشتر است اما «أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْق»[[10]](#footnote-10)‏ و همچنین روایاتی که در بحث مودت و تودد در کتاب محبت آمده خصوصاً در صفحه 20 به بعد را ملاحظه کنید.

1. . سوره بقره، آیه 30. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره بقره، آیه 31. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره تين، آیه 4. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره مؤمنون، آیه 14. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره إسراء، آیه 70. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره ص، آیه 26. [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره قصص، آیه 5. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره ص، آیه 26. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره احزاب، آیه 72. [↑](#footnote-ref-9)
10. . نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 427. [↑](#footnote-ref-10)